سخنرانی مسجد مروی - جلسه 15

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصُومينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ بِأَمْرِكَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللهُ غَفُورٌ رَحيمٌ) [1]

صحبت روزهای گذشته در موضوع انواع کمالات قرآن بود. قرآن، وجوهی از کمالات دارد. یک وجه یا دو وجهش را تا به حال گفتیم. یک وجه از وجوه کمالیّه قرآن اخبارات غیبی این کتاب است. قرآن به ظاهره و باطنه اخبارات غیبی فراوانی دارد که نمتوان آن‌ها را به هیچ مأخذ و مدرکی جز به خدا و الهام و وحی حقتعالی استناد داد.

دیروز گفتم که نمشود این اخبارات غیبی را به شیاطین نسبت داد، زیرا شیاطین چیزی ندارند و هر چه خبر مدهند، از ملائکه استراق سمع مکنند. ملائکه مقدرات الواح قدریّه را مخوانند و در الواح قدریّه فقط تقدیر و هندسه نهایت تا یک سال بیان شده است. ملاً جنّی‌ها از ملائکه دزدی مکنند و به رفقایشان مگویند. رفقایشان، یعنی کاهن‌ها و ساحرها و جادوگرها نیز شروع مکنند به خبر دادن. [2] آنوقت بعضی از جوان‌ها و بعضی از پیرمردها به صرف اینکه دوتا خبر غیبی از یک بوق‌علیشاه شنیدند مرید او مشوند و ناموسشان را در اختیار او مگذارند. یک عرب برهنه تارک‌الصلاة ریش تراشیده‌ای در مشهد بود که از طرف بصره و بغداد آمده بود. از جادوگرها بود. با بعضی از ارواح پلیده از اجنّه و شیاطین ارتباط داشت. با آن‌ها هم خیلی زود مشود ارتباط پیدا کرد. آن‌ها هم خیلی دلشان مخواهد با ما ارتباط پیدا کنند. لذا گاهگاهی بعضی از خبرهای جزئی مداد. چیزی نبود، امّا به وی خیلی ارادت پیدا کرده بودند، پول بده، خانم بده، خانه بده. بابا چه خبر

است؟! اینقدر سست نباشید! سه تا خبر غیبی از یک قلبی دادن که فوقالعاده نیست. حضرت پیغمبر9 از این اتّهام مصون بودند. جنس و خمیره پیغمبر9، خمیره سعادت و خمیره فضیلت بود. همه، پیغمبر9 را به حسن طینت و فضیلت مشناختند. این همه دشمنان پیغمبر9 به پیغمبر9 افترا بستند، امّا نگفتند که آدم بدجنسی است، آدم شقی و خونخواری است، آدم العیاذبالله خائن به نوامیس است، اینها را به پیغمبر9 نسبت ندادند. دشمنانش گفتند دیوانه است، سحر کلام مکند، امّا آن رذایل اخلاقی و بدجنسی و شقاوتی که ناشی از کثافت فطرت است، به پیغمبر9 نسبت ندادند. پس نفس پیغمبر9 مصون از خبائث بود، در حالیکه آن اخبارات شیطاني را خبیثها مدهند. آنهایی که سعیدند و نفس طیّب پاک دارند، با شیاطین ارتباط ندارند. لذا اگر پیغمبر9 یک خبر غیبی داد، الهی است نه شیطانی، و نفس مقدس پیغمبر9 مصون از این اتّهام بود، چون از او جز خوبی ندیده بودند.

دوتا از نصاری هستند که خیلی با پیغمبر9 دشمنند: یکی «پاپاس فندر» و دیگری «جورج سیْل». این دو خبیث که اعدا عدّو پیغمبرند، و در کتابهایشان حمله به پیغمبر9 و اسلام کردهاند، و هر چه توانستهاند گفتهاند و حملهای که اینها به اسلام و پیغمبر9 کردهاند، هیچکس نکرده است، امّا خودشان اعتراف کردهاند که وی، آدم خوشخمیرهای بود، نفس پاکی داشت، رذل نبود، بحیا نبود، خائن به نوامیس نبود. دارای صداقت بود. همین دشمنها این سخنان را تصریح کردهاند. چرا؟ برای اینکه پیغمبر9 یک سرسوزن اخلاق رذیله نداشته تا بتوانند مستمسک قرار بدهند. چون پاک بوده، از تهمت اینکه با شیاطین مربوط است مصون بوده است. به علاوه اخبار شیاطین حدّ و میزان دارد. شیاطین مآیند پیش فلان تاجر، پیش ما علما غلط مکنند بیایند. اگر بیایند، مهارشان مکنیم. مآیند مگویند این جنس در ماه دیگر یک قِران گران مشود، این را از باب مثل گفتم. اخبار از نزدیک مدهند، دیگر شیاطین نمتوانند اخبار از صد سال بعد بدهند، زیرا بر الواح کلیّه اطلاع پیدا نمکنند. چون اطلاع پیدا نمکنند، نمتوانند اخبار کنند. بهعلاوه خدا جلو اینها را گرفته است تا انباء انبیا از اخبار شیاطین جدا شود. اخبار شیاطین 5 تا 10 تا است و اتفاقاً خیلی هم دروغ مگویند. من با روحیّین که میگویند روح احضار میکنند و جنگیرها مربوط بودهام و من خودم در این وادیها افتاده بودم. خودشان به من گفتند و معترف بودند و شکایت داشتند از ارواح که ارواح راست نمگویند، دروغ هم مگویند و آبروی رفقایشان را مبرند. یک شخص همدانی بود که ارواح را حاضر میکرد و سؤالاتی مینمود. او نیز از دست ارواح خبیثه شکایت داشت و میگفت: آنچه را میگویند اغلب دروغ است و من هم که خبر میدهم، دروغ میشود. الآن روحیّین جدید هم به اخبار ارواح اعتنایی نمکنند، برخلاف انباء الهی که اصلاً دروغ ندارند. بیشتر اخبار شیطانی

دروغ است، اصلاً جنس شیطان خبیث است. در حالی‌که پیغمبر به تصدیق دوست و دشمن نفس قدسیّه دارد. پیغمبر9 را قبل و بعد از دعوت، هم موالف هم مخالف، به قداست نفس و به پاکدامنی از هر پلیدی معرّفی مکردند. اینطور آدمی قهراً انبائش انباء شیطانی نیست، و انباء الهی است:

(ذٰلِكَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحيهِ إِلَيْكَ وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ) [3]

این‌ها انباء غیب و وحی الهی بودند. پیغمبر از گذشته و آینده و زمان حال آنقدر گفته است که از موی سر بیشتر است و همه آن‌ها راست است. از هزارسال دو هزار سال قبلش گفته که شیاطین اطلاع ندارند، و از هزار سال بعدش گفته که شیاطین غلط مکنند اطلاع داشته باشند.

پیغمبر9 از اموی‌ها خبر داد که در قرن اوّل اسلام، زمام امور را بدست گرفتند. هم در ظاهر قرآن و هم در باطن قرآن خبر داد. در ظاهر قرآن آمده است:

(وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤيَا الَّتي أَرَيْناكَ إِلاّ فِتْنَةً لِلنّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما يَزيدُهُمْ إِلاّ طُغْياناً كَبيراً) [4]

این شجره ملعونه قرآن، شجره بنامیه است. پیغمبر9 خواب دید یک‌دسته عنتر میان محراب و بالای منبرش مروند. محراب و منبر پیغمبر9 را به بازیچه گرفتهاند، هی بالا مروند و هی پایین مآیند. پیغمبر9 منقلب شد. دید مردم هم از میان مسجد به قهقرا مروند. صورتشان به مسجد است امّا پشتشان به خارج مسجد و به قهقرا مروند. پیغمبر9 خیلی منقلب شد. این چه بساطی است؟ این چه بامبولی است؟ مردم را دارند از مسجد و دین از راه محراب و منبر بیرون مکنند. جبرئیل آمد و گفت: یا رسول‌الله! این‌ها بنامیّهاند. واقعاً اموی‌ها مثل عنتر مماندند، سفياني ایشان هم همینطور است که هشت ماه سلطنت می‌کند. سفیانی از بنامیّه است. این‌ها منبر و محراب را ملوّث کردند. [5]

عبدالملک خواب دید که چهار مرتبه میان محراب پیغمبر شاشیده است. از خواب بیدار شد. یا رب این خواب چه تعبیری دارد؟ معبّر وقت، تعبیر کرد که چهارتا بچّهات خلیفه مشوند و همینطور هم شد.

این پدرسوختهها نجس بودند، محراب و منبر پیغمبر9 را هم نجس کردند. به نام محراب و منبر مردم را از دین بیرون ساختند و به قهقرا برگرداندند. یعنی به ظاهر، نماز جماعت بود، محراب و منبر بود، امّا باطناً مردم از دین منحرف مشدند. در این موضوع بود که خداوند این آیه را نازل کرد: (وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤيَا الَّتي أَرَيْناكَ إِلاّ فِتْنَةً لِلنّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ) این درخت ملعون، بنامیّه

است و این خواب، امتحان مردم است. نود و دو سال قدری افزون‌تر این بنی‌امیّه سلطنت کردند. سلطنت بنامیّه از اوّل عثمان تا آخر مروان حمار، 992 ماه شد. امّا قرار است که هزار ماه بشود: (لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ) [6] مراد از این هزار ماه، هزار ماه سلطنت بنامیّه است که 992 ماه سلطنت کردند، هشت ماهش برای عثمانبن عنبسه یعنی سفیانی باقی مانده است. یک روز یک خری با یک قیافه و هیکلی آمد و به من گفت: عثمان‌بن عنبسه، سال دیگر می‌آید و الآن در بحریه شام است. گفتم: بابا این حرف‌ها را نزن، به این حرف‌ها فاتحه بخوان. عثمان‌بن عنبسه، این‌طوری نیست که شما بفهمید. [7] من به این لاطائلات زود اعتقاد پیدا نمکنم. به غالب این حرف‌هایی که مستحمرین مستعمرین مىزنند، فاتحه بخوانید. حالا این‌ها عثمان‌بن عنبسه را در آوردهاند. بابا او نیست. اگر عثمان‌بن عنبسه هم باشد، این‌چنین نیست که فلان حاجی و باجی به این زودی‌ها بفهمد. غرض، هشت ماه را گذاردهاند برای عثمان که قبل از ظهور حضرت بقیةالله7 ظاهر خواهد شد و 992 ماهش را از زمان عثمان تا زمان مروان حمار سلطنت کردند. شیطان غلط مىکند این حرف‌ها را خبر بدهد.

پیغمبر از قرن دوّم خبرداد: (فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَكُم) [8] به عبّاس عمویش فرمود وای بر بچّههای من از بچّههای تو! قرآن می‌فرماید: اگر ولایت امر پیدا کنید، شما قطع رحم مىکنید، فساد و آشوب راه مىاندازید. گفتهاند خطاب به بنىالعبّاس است و اخبار از سلطنت عباسیان است.

پیغمبر از اولاد خودش خبر داد که:

(إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً في كِتابِ اللهِ) [9]

هم ظاهر قرآن و هم باطن قرآن، هم به علم اجمالی و هم به علم تفصیلىاش خبر داده است. عدد ماه‌های سال نبوت پیغمبر خاتم حضرت محمدبن عبدالله9 دوازدهتا مىباشد. پیغمبر هم‌چون آفتاب است و اوصیائش چون اقمار و ماه‌هایند. سال دوازده ماه دارد. سال نبوت این پیغمبر9 نیز دوازده ماه دارد. چهارتای آن‌ها محترماند که آن چهارتایی هستند که اسمشان اسم خدای تعالی است: حضرت علىّبن ابىطالب، حضرت علىّبن الحسین، حضرت علىّبن موسی الرّضا، حضرت علىّبن محمد الهادی صلواتاللهعلیهم‌اجمعین، زیرا که اسمشان اسم خداست و اسم خدا محترم است. حسن و حسین و موسی و محمّد هیچ‌کدام اسم خدا نیستند، ولی «علی» اسم خداست: (وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيم) و می‌خوانیم: «یا عَلِيُّ يَا عَظِيم!»

فَاِسْمُهُ مِنْ شَامِخٍ عَلِيٍّ

عَلِيٌّ اشْتُقَّ مِنَ الْعَلِي

این چهارتا محترماند. دین پابرجا همین است. مذهب صحیح همین مذهب است و مردم نباید در اینباره بر خودشان ستم کنند و از اعتقاد به اینها منحرف گردند. این ظاهر قرآن است. [10]

باطن قرآن هم مىگوید: (الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ) امامان بعد از من دوازده تایند و همه از قریش مىباشند. [11] آن وقت باطن قرآن، مبیّن قرآن، حضرت باقر7 به ابالبید مىگوید: «وَ يَقُومُ قائِمُنا عِنْدَ انْقِضَائِهَا» ای ابالبید! قائم ما آل محمد: قیام امر مىكند، یعنى امر امامت، آن هنگامى كه مدتش به (المر) منقضى شود. عدد (المر) 271 است. الف یک، لام سى، میم چهل، راء دویست، مجموعش مىشود 271. اگر از سال دوم بعثت پیغمبر9 كه مبدأ دعوت علنى نبوت است، حساب كنیم، همان (المر) مىشود كه مطابق با فوت حضرت عسكرى7 است. پس قرآن هم به ظاهرش به كلمه (المر) هم به باطنش به حدیث امام محمد باقر7 به ابالبید، خبر از قرن سوم هم داده است.

انشاءالله یک روز در حروف مقطّعه برایتان صحبت خواهم كرد. در قرآن یکجا مىگوید: (المر)، چندجا مىگوید:(الر)، چندجا مىگوید: (الم). این نكته را در نظر داشته باشید كه این حروف در سر هر كدام از سورههای قرآن كه بیایند، هر كدام یک معناى بخصوصى دارند و با هم تفاوت بسیار دارند. (الم) سوره بقره با (الم) سوره آل عمران تفاوت دارد. هر كدام بر سر هر سوره، یک معنا دارد. (المر) اشاره به یک خبر غیبى است كه عبارت باشد از قیام حضرت بقیةالله7 به مقام امامتش، چرا كه این را جز خدا كسى نمىداند. این، علم ساعة است كه: (لا يُجَلِّيها لِوَقْتِها إِلّا هُو) [12] جز خدا كسى نمىداند، حتّى خود صاحبالزّمان7 هم نمىداند. اگر یكى آمد گفت من جفر بلدم، از جفر استخراج كردم و آقا سال دیگر مىآید، توى دهنش بزنید. این یا خر است و خوشباور و یا اینكه كلاهبردار است، شقّ سوم ندارد. به قول یكى از اساتید من: آن جفر نیست، آن مَفر است. على ایّ حال توى دهنش بزنید. اگر یكى آمد و گفت من اهل مكاشفه هستم، دیشب وقتى نارى آمد و نورى و جلوه طورى و صداى غیبى به گوشم رسید كه سال دیگر امام زمان7 مىآید، بگو غلط كردى تو با آن كسى كه به گوشت گفته است. اگر كسى رمل داشت و گفت: من از چهارخانه رمل ظهور امام زمان7 را پیدا كردهام، تكذیبش كنید. فقط خدا مىداند و بس. آن شبى كه بناست حضرت ظاهر شود، به امر خدا شمشیرش از غلاف بیرون مىآید و صدا از خود شمشیر بلند مىشود كه: «قُمْ

يَا وَلِيَّ الله! فَاقْتُلْ]بِی[أَعْدَاءَ اللهِ» [13] ای ولیّ خدا! از جا بلند شو و به‌وسیله من از دشمنان خدا انتقام بکش و آن‌ها را بکُش. پس قیام حضرت حجّت7 را بعد از غیبت و به عنوان ظهور، هیچ‌کس نمیداند. در قرآن هم اخبار نشده است. بلکه در قرآن میگوید: (یَسْئَلُونَكَ عَنِ السّاعَةِ أَیّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّي لا یُجَلِّیها لِوَقْتِها إِلاّ هُو) [14]

یک‌روزی در خیابان امیریه، یک درویشی -و بنا به گفته بنده یک بزغاله‌ای- را دیدم که مرا صدا زد و کنار درختی برد و یواشکی گفت: آقا، یعنی امام زمان7، سال آینده همین‌جاست. به خدا قسم! و به امام زمان7 قسم! که من صدتا اقطابشان را لب آب برده‌ام و تشنه برگردانده‌ام. حالا این بزغاله می‌خواهد به من بگوید که امام زمان7 سال دیگر می‌آید. من گفتم: از که شنیده‌ای؟ گفت: از آقا. گفتم: از خود آقا؟ گفت: بله. گفتم: گه خوردند آن آقایی که این حرف را به تو زدند.

برو این دام بر مرغی دگر نه

که عنقا را بلند است آشیانه

غالب این مردم از جعالیت و دروغ گفتن باکی ندارند. خود آن حضرت به حسب ظاهر زمان ظهورش را نمی‌داند.

در سال 260 هجری که امام حسن عسکری7 از دنیا رحلت فرمود، رحلتش همان، قیام این بزرگوار به مقام امامت همان. پس شب نهم ربیع الاول 260 هجری زمان قیام امام زمان7 به امر امامت بوده است. خدا هم با (المر) از این امر خبر میدهد. از قرن سوم خبر داده است.

اگر خطب «نهج البلاغه»، اخبار و ملاحم و اخبار غیبی ائمه: را که باطن قرآنند، نگاه کنید میبینید تا این قرن، قرآن به ظاهر و باطنش خبرهای غیبی داده است. شیطان کوچکتر از آن است که دو تا از این اخبار را بفهمد تا چه برسد که واجد باشد.

یک وقتی من در مقام بر آمدم اخبار غیبی را جمع کنم. چند ساعت که زحمت کشیدم دیدم از عهده من خارج است. اگر کسی اخبار غیبی پیغمبر9 و حضرت زهرا3 و دوازده امام را جمع کند، همراه با اخبار غیبی ظاهر قرآن شاید بیش از سه هزار خبر غیبی از پیغمبر9 و ائمه: و منسوبین به ائمه: ابراز شده است، مخصوصاً از خود پیغمبر خبرهای غیبی عجیبی رسیده است. پیغمبر از همین طیّاره، حسابی خبر داده است. عقیده بزرگان است که این خبر با طیاره به خوبی انطباق دارد، بلکه پیغمبر9 از خود طیاره هم اسم میبرد. حدیث را ابونُعَیم اصفهانی [15] نقل کرده است،

و نفر دیگری از علمای عامّه، یعنی عبدالوهّاب شعرانی در «التّذکرة بأحوال الموتی و الآخرة» آن را تخلیص کرده است. حضرت در این حدیث می‌فرمایند:

«لَتَقصِدَنَّکُم نارٌ هِيَ اليَومَ خامِدَة، في وادٍ يُقالُ لَهُ: بَرَهُوتُ.»

ای امّت اسلام! یک آتشی به شما روی خواهد آورد. این آتش از برهوت مىآید. برهوت همین اروپاست که نجسترین جاهای دنیاست. پر آتشترین جاهای دنیاست. کثیفترین جاهای دنیاست. فسق و فجوری که به دنیا آمده از اروپا آمده است. هر بی‌غیرتی، بی‌ناموسی، هر چه در دنیا پخش شده، از اروپا پخش شده است. زنا، لواط، قمار، دزدی شروعش از آنجاست، سرچشمهاش آنجاست. به خدا دهن من بسته است و نمىتوانم بگویم. بنده و جنابعالی حیواناتی هستیم که همه‌اش به فکر علوفه و آخور و جو هستیم. امّا اجمالاً بدانید بعضی هستند که چشم برزخی‌شان باز است. در عین این که در این عالم‌اند چشم باز می‌کنند و برزخ این عالم را مىبینند. یکی از آن‌ها که چشمش باز بود مىگفت: به خدا قسم دیدم خانم‌هایی که این‌طور مادمازل خودشان را درست مىکنند، مثل رقّاصها و میرزا قشمشم و در خیابان راه مىروند، مثل یک خرسی هستند که سر تا پای آن‌ها را گازوئیل ریخته باشند -آن هم چه گازوئیلی، این گازوئیلهای که الآن داریم، بوی مشک مىدهد- و مشتعلش کرده باشند. می‌گفت: یک التهاب و سوزندگی داشت که مىخواست شهر را بسوزاند. یک عفونتی داشت که بینی‌ام را گرفتم. ظاهرش مثل عروس، امّا باطنش جور دیگری بود. هی نگویید اروپا بهشت دنیاست. نخیر جهنّم و از جهنّم بدتر است. یک عده سگ سوزنده متعفّن افتادهاند دنبال یک ماده سگ. مطلب همین است. به والله همین است که مىگویم. قسم جلاله خوردم. حالت برزخی‌شان بدتر از این است. آقا! گول ظاهر را نخورید. غرض از برهوت همین اروپاست. مرکز فسق، مرکز فجور، مرکز کثافت، مرکز آتش آنجاست. برهوت همین اروپای خراب شده است. خدا این‌ها را به حق راهنمایی کند یا مرگشان بدهد. ما را از رشته صلاح و اصلاح و رویّههای مطبوع بشری و وجدانی منحرف کردهاند. هر چه مىگویم باور کنید که مرکز جهنّم اروپاست، مستراح جهنم اروپاست، گوش نمی‌کنید.

اگر چشم برزخیتان باز شود، متوجّه عرائضم خواهید شد. اگر یک خرده بینی‌تان باز شود، نزدیک صبح آن رائحهای که از روضه رضوان مىوزد و دماغ عشّاق خدا را به اهتزاز مىآورد، در می‌یابید. اگر یک خرده بینی‌تان با آن بوها آشنا شود، اگر یک خرده چشمتان باز شود، همین مجلس را روضه رضوان مىبینید. اینجا را به صورت و به این چشم، گچ مىبینید، ولی باطنش پر از ملک،

و با چشم برزخی اینجا را اشجار و ریحان می‌بینید. امام هادی7 به آن فرد فرمود که به آن خرابه و دارالصّعالیک نگاه کن، و وی دید عجب باغ و بهشت عنبر سرشتی است. قرآن می‌فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى ظُلْماً إِنَّما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً) [16]

آن کسی که مال بچه یتیم مىخورد، در واقع آتش مىخورد، ولى خودش نمىفهمد. یعنى دنیا پرده انداخته است. اگر پرده برداشته شود، دیده می‌شود که مال یتیم همین آتشِ سوزان است که مىسوزاند. این رحم خدا بر ماست که جلوی سوزش را گرفته است، و الاّ مال یتیم آتشى سوزان است. از این عالم که بیرون رفت، سوزشش معلوم مىشود. شراب آتشى سوزان است و مىسوزاند. حرمت شراب نه تنها براى این است که به کبد صدمه مىزند، به کلیه صدمه مىزند، اعصاب دماغى را متشنّج مىکند، بلکه براى آن است که این ماده بى‌پیر روح را می‌زاند. حضرت باقر7 فرمود: هر کس در دنیا یک قاشق شراب بخورد، دم مردن مىفهمد که این یک جرعه شراب با روح او چه کرده است. روح را مىسوزاند.

به هر حال، پیامبر9 فرمود: آتشى از برهوت به طرف شما مىآید. یک آتشى از برهوت به شما مسلمان‌ها متوجه مىشود که امروز آن آتش خاموش است. همه چشم هایشان را باز کردند ببینند این آتش چه جورى است. یک آتشى است که هم مال مردم و هم جان مردم را مىخورد. یک آتشى است که به سر مردم نزدیک مىشود، حتّى از سقف خانه‌هاشان هم نزدیکتر مىشود. یک آتش پرواز کننده است. پرواز مىکند مانند پرواز ابر و باد. به تندى باد پرواز مىکند و به مانند ابر هم سایه مىافکند. این آتش صدا دارد مانند صدا و نعره رعد آسمانى، به اصطلاح تهرانىها آسمان غُرُنبه. تمام دنیا را در مدت هشت روز دور مىزند.

من یک جملهاى را در مجلّه‌اى دیدم و یادداشت کردم. نوشته بود آمریکایىها یک طیّارهاى درست کردهاند که با سرعت میانه، نه تند و نه آرام، در مدّت هشت روز زمین را طى مىکند. وقتى این جمله را دیدم گفتم: «صَدَقَ رسولُالله».

این‌جا بود که یکى از جا بلند شد و عرض کرد: یا رسول‌الله! آیا این آتش در آن هنگام بر مؤمنین و مؤمنات سالم است؟ اذیّتى ندارد؟ حضرت فرمود: أین المؤمنون و المؤمنات؟ مؤمن کجاست؟ مؤمنه کجاست؟ مؤمن بندهام که از ایمان فقط ریش دارم، شما فکلىها هم بروید دنبال کارتان. چون به خلوت مىروند آن کار دیگر مىکنند.

عبارت چنین است: «النّاس يؤمئذ شرٌ من الحمر، يتسافدونَ كما تَتَسافَدُ البهائم» آن روز مردم از خرها بدترند. اين‌ها آن‌طوری‌که حيوانات بالای هم مىروند، عمل می‌کنند. در همين پاريس خراب شده يکی از رفقای من به من گفت: اصلاً پسر و دختر توی خيابان هم را بغل مىکنند و مىبوسند. بعد يکی ديگر گفت: اصلاً آن عمل زشت را در بعضی از خيابانها انجام مىدهند.

حضرت فرمود: «و ليس فيهم رجل يقول: مه مه» و ميان اين‌ها نيست يک مرد که به اين‌ها بگويد يک قدری آرام آرام، شما آدمی‌زاد هستيد، حيوان نيستيد، آدمی‌زاد عفّت دارد، آدميزاد که خوک نيست، خر نيست. [17] شاعر مىگويد:

سأترك حبَّها من غير بغضٍ إذا سقط الذباب على طعام و تجتنب الأسود ورود ماءٍ

و ذاك لكثرة الشركاء فيهِ رفعت يدي و نفسي تشتهيهِ إذا كان الكلاب ولغن فيهِ

مىگويد محبوبه‌ام را ول کردم. چرا؟ به جهت اين که دو سه تای ديگر به او دل باختند و لذا من از او چشم پوشيدم. آن وقت مىگويد: شير وقتی ببيند سگی به آبی زبان زد، ديگر از آن آب نمی خورد.

(حمعسق) آمد. پيغمبر فرمود: خبر دار شدم. جبرئيل گفت: از چه خبر دار شدی؟ حق دارد نفهمد.

ميان عشق و معشوق رمزی است

چه داند آن که اشتر مىچراند

وی پيشخدمت است، نامه را آورده و ديگر خبر ندارد. آن که آشنای به کليد رمز است، باز مىکند و مىخواند. حضرت فرمود: فهميدم بر سر امّتم در فلان تاريخ چه بلايی وارد خواهد شد. قرآن انباء گذشته زياد دارد، انباء آينده نيز زياد دارد.

خدايا! به حقّ قرآن عظيم ما را از قرآن بيگانه مفرما. ما را مؤفّق بر عمل به احکام قرآن بفرما. بس است، انشاء الله از فردا وجه ديگر از وجوه کمالات قرآن را عرض مىکنم.

قرآن از همين مولود امروز خبر داد. همان آيه‌ای که خواندم:

(يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ) [18]

فرمود: مراد از کفلين رحمت، امام حسن7 و امام حسين7 می‌باشند. اين‌دو، دو کفّه رحمت خدايند که خدا به خلق عطا کرده است. منت بر ما نهاده و مثل چنين روزی امام حسن7 را به ما عطا کرده است. امام حسن7 مظهر احسان خداست، آن هم احسان قديم خدا. امام حسن7 مظهر لطف خداست،

لذا به واسطه وجود مقدسش یک سرسوزن به امّت رنج نرسید، دماغی خونی نشد، و با معاویه صلح کرد. بعضی به امام اعتراض داشتند و از آقا رنجیدند. آری بعضی از مردم به ما هم اعتراض دارند. با این فهم ناقصشان با این فهم بچه‌گانه شان به امام اعتراض داشتند. گفتند: اسلام را از بین بردی، دین را از بین بردی، رفتی صلح کردی با معاویه! این خر نمی‌فهمد که این، امام است. امام صلح کند یا بجنگد، هر دو مطابق حکمت است. باید مطیع بود. امام و پیشوا به هر راهی برود، باید تبعیّت کرد. آن وقت فرمود: اگر این کار را امام حسن7 نمی‌کرد، معاویه نمی‌گذاشت اسمی از قرآن برده شود، لذا صلح کرد. دستگاه معاویه خبیث که اخبث تمام دستگاههای سلطنتی دنیا بود، در پرتو صلح با او، پیکره دین حفظ شد، و لو چهار نفر به او حمله کردند. در آن ایّام، یک روز ریختند دور امام حسن7، سر سجّاده‌اش، سجّاده از زیر پایش کشیدند. آن لامذهب آمد جلوی آقا را گرفت و صدا زد:

«اللهُ أَكْبَرُ! أَشْرَكْتَ يَا حَسَنُ كَمَا أَشْرَكَ أَبُوكَ مِنْ قَبْل.»

این بی‌دین مردم، علی7 را مشرک خواندند، امام حسن7 را مشرک دانستند، زیرا این دو امام به میل نفسانی آن‌ها رفتار نکردند. آن مرد صدا زد: الله اکبر! ای حسن! تو هم مثل بابایت علی مشرک شدی. آن وقت خنجر زهرآلود را بر آن نازنین آقا زد. ریختند حضرت را خلاص کردند. اگر خواصّ خویشان حضرت نبودند، این‌ها حضرت را از بین برده بودند تا آن‌که بالاخره جگرش را به وسیله زهر پاره‌پاره کردند.

گر چه روز تولد است، ولی من دلم می‌خواهد روضه بخوانم. زیرا روز جمعه نیمه ماه صیام است، مهمان خداییم و با دهان روزه برای امام حسن7 و امام حسین7 گریه‌کردن، یک اجر دیگری دارد. فرمود بر امام حسن7، چشم ملائکه و چشم اخیار و صلحاء گریه می‌کند.عاقبة‌الامر می‌دانید با پسر فاطمه چه کردند؟ دلهای مهیّا هر که اشکش می‌آید دست و سرش را مرخّص کند. عاقبة‌الامر جگرش را به زهر جفا پاره‌پاره کردند.

[1] . سوره حدید، آیه 28.

[2] . عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فِيمَا سَأَلَ الزِّنْدِيقُ أَبَا عَبْدِاللهِ7 قَالَ: فَمِنْ أَيْنَ يصل [أَصْلُ] الْكِهَانَةِ وَ مِنْ أَيْنَ يُخْبَرُ النَّاسُ بِمَا يَحْدُثُ؟ قَالَ: إِنَّ الْكِهَانَةَ كَانَتْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فِي كُلِّ حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، كَانَ الْكَاهِنُ بِمَنْزِلَةِ الْحَاكِمِ يَحْتَكِمُونَ إِلَيْهِ فِيمَا يَشْتَبِهُ عَلَيْهِمْ مِنَ الْأُمُورِ بَيْنَهُمْ فَيُخْبِرُهُمْ بِأَشْيَاءَ تَحْدُثُ، وَ ذَلِكَ فِي وُجُوهٍ شَتَّى مِنْ فِرَاسَةِ الْعَيْنِ وَ ذَكَاءِ الْقَلْبِ وَ وَسْوَسَةِ النَّفْسِ وَ فِطْنَةِ الرُّوحِ مَعَ قَذْفٍ فِي قَلْبِهِ لِأَنَّ مَا

يَحْدُثُ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْحَوَادِثِ الظَّاهِرَةِ فَذَلِكَ يَعْلَمُ الشَّيْطَانُ وَ يُؤَدِّيهِ إِلَى الْكَاهِنِ وَ يُخْبِرُهُ بِمَا يَحْدُثُ فِي الْمَنَازِلِ وَ الْأَطْرَافِ. وَ أَمَّا أَخْبَارُ السَّمَاءِ فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ كَانَتْ تَقْعُدُ مَقَاعِدَ اسْتِرَاقِ السَّمْعِ إِذْ ذَاكَ وَ هِيَ لَا تَحْجُبُ وَ لَا تُرْجَمُ بِالنُّجُومِ وَ إِنَّمَا مُنِعَتْ مِنِ اسْتِرَاقِ السَّمْعِ لِئَلَّا يَقَعَ فِي الْأَرْضِ سَبَبٌ يُشَاكِلُ الْوَحْيَ مِنْ خَبَرِ السَّمَاءِ وَ لُبِّسَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ مَا جَاءَهُمْ عَنِ اللهِ لِإِثْبَاتِ الْحُجَّةِ وَ نَفْيِ الشُّبَهِ، وَ كَانَ الشَّيْطَانُ يَسْتَرِقُ الْكَلِمَةَ الْوَاحِدَةَ مِنْ خَبَرِ السَّمَاءِ بِمَا يَحْدُثُ مِنَ اللهِ فِي خَلْقِهِ فَيَخْتَطِفُهَا، ثُمَّ يَهْبِطُ بِهَا إِلَى الْأَرْضِ فَيَقْذِفُهَا إِلَى الْكَاهِنِ، فَإِذَا قَدْ زَادَ كَلِمَاتٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيَخْتَلِطُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ فَمَا أَصَابَ الْكَاهِنُ مِنْ خَبَرٍ مِمَّا كَانَ يُخْبِرُ بِهِ فَهُوَ مَا أَدَّاهُ إِلَيْهِ شَيْطَانُهُ مِمَّا سَمِعَهُ وَ مَا أَخْطَأَ فِيهِ فَهُوَ مِنْ بَاطِلِ مَا زَادَ فِيهِ. فَمُذْ مُنِعَتِ الشَّيَاطِينُ عَنِ اسْتِرَاقِ السَّمْعِ انْقَطَعَتِ الْكِهَانَةُ، وَ الْيَوْمَ إِنَّمَا تُؤَدِّي الشَّيَاطِينُ إِلَى كُهَّانِهَا أَخْبَاراً لِلنَّاسِ مِمَّا يَتَحَدَّثُونَ بِهِ وَ مَا يُحَدِّثُونَهُ وَ الشَّيَاطِينُ تُؤَدِّي إِلَى الشَّيَاطِينِ مَا يَحْدُثُ فِي الْبُعْدِ مِنَ الْحَوَادِثِ مِنْ سَارِقٍ سَرَقَ وَ مَنْ قَاتِلٍ قَتَلَ وَ مِنْ غَائِبٍ غَابَ وَ هُمْ بِمَنْزِلَةِ النَّاسِ أَيْضاً صَدُوقٌ وَ كَذُوبٌ. فَقَالَ: كَيْفَ صَعِدَتِ الشَّيَاطِينُ إِلَى السَّمَاءِ وَ هُمْ أَمْثَالُ النَّاسِ فِي الْخِلْقَةِ وَ الْكَثَافَةِ وَ قَدْ كَانُوا يَبْنُونَ لِسُلَيْمانَ بْنِ دَاوُدَ7 مِنَ الْبِنَاءِ مَا يَعْجِزُ عَنْهُ وُلْدُ آدَمَ؟ قَالَ: غُلِّظُوا لِسُلَيْمانَ كَمَا سُخِّرُوا وَ هُمْ خَلْقٌ رَقِيقٌ غِذَاؤُهُمُ التَّنَسُّمُ، وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ صُعُودُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ لِاسْتِرَاقِ السَّمْعِ وَ لَا يَقْدِرُ الْجِسْمُ الْكَثِيفُ عَلَى الِارْتِقَاءِ إِلَيْهَا إِلَّا بِسُلَّمٍ أَوْ سَبَبٍ. (بحارالأنوار، ج60، ص76 -77)

عَنْ عَلِيٍّ7 انَّهُ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللهِ9 ذَاتَ لَيْلَةٍ إِذْ رُمِيَ بِنَجْمٍ فَاسْتَنَارَ فَقَالَ لِلْقَوْمِ: مَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ إِذَا رَأَيْتُمْ مِثْلَ هَذَا؟ قَالُوا: كُنَّا نَقُولُ مَاتَ عَظِيمٌ وَ وُلِدَ عَظِيمٌ. قَالَ: فَإِنَّهُ لَا يُرْمَى بِهِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَ لِحَيَاةِ أَحَدٍ، وَ لَكِنْ رَبُّنَا إِذَا قَضَى أَمْراً سَبَّحَ حَمَلَةُ الْعَرْشِ وَ قَالُوا: قَضَى رَبُّنَا بِكَذَا فَيَسْمَعُ ذَلِكَ أَهْلُ السَّمَاءِ الَّتِي تَلِيهِمْ فَيَقُولُونَ ذَلِكَ حَتَّى يَبْلُغَ ذَلِكَ أَهْلَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَيَسْتَرِقُ الشَّيَاطِينُ السَّمْعَ، فَرُبَّمَا اعْتَلَقُوا شَيْئاً فَأَتَوْا بِهِ الْكَهَنَةَ فَيَزِيدُونَ وَ يَنْقُصُونَ فَتُخْطِئُ الْكَهَنَةُ وَ تُصِيبُ. ثُمَّ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ مَنَعَ السَّمَاءَ بِهَذِهِ النُّجُومِ فَانْقَطَعَتِ الْكِهَانَةُ فَلَا كِهَانَةَ، وَ تَلَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ7: (إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ) وَ قَوْلُهُ: (وَ أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ الآيَةَ). (بحارالأنوار، ج60، ص280 به نقل از دعائم الإسلام)

[3] . سوره يوسف، آيه 102.

[4] . سوره اسراء، آيه 60.

[5] . مرحوم طبرسى در مجمع البيان مى‌نويسد:

في قوله (إِنَّ رَبَّكَ أَحاطَ بِالنَّاسِ) أي أحاط علما بأحوالهم و ما يفعلونه من طاعة أو معصية (وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْناكَ) فيه أقوال: أحدها أن المراد بالرؤيا رؤية العين و المراد الأسرى و ما رآه في المعراج، و ثانيها: أنها رؤيا نوم رآها أنه سيدخل مكة و هو بالمدينة فقصدها فصده المشركون في الحديبية حتى شك قوم، و ثالثها: أن ذلك رؤيا رآها النبي9 في منامه أن قرودا تصعد منبره و تنزل فساءه ذلك و اغتمّ به و هو المروي عن أبي جعفر7 و أبي عبدالله7 و قالوا على هذا التأويل: إنّ الشجرة الملعونة في القرآن هي بنوأمية أخبره الله تعالى بتغلبهم على مقامه و قتلهم ذريته، و قيل: إن الشجرة الملعونة هي شجرة الزقوم و إنما سميت فتنة لأن المشركين قالوا إن النار تحرق الشجر فكيف تنبت الشجرة في النار و صدق به المؤمنون. (بحارالأنوار، ج9، ص119)

قال علي بن إبراهيم في قوله: (وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤيَا الَّتِي أَرَيْناكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ)، قال نزلت لمّا رأى النبيّ9 في نومه كأنّ قرودا تصعد منبره فساءه ذلك و غمّه غمّا شديدا فأنزل الله (وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤيَا الَّتِي أَرَيْناكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ) لهم ليعمهوا فيها (وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ) كذلك نزلت، و هم بنو أميّة. (بحارالأنوار، ج31، ص514)

[6] . سوره قدر، آيه 2.

[7] . بعد از شهادت حضرت اميرالمؤمنين على7 عموم مسلمين با حضرت امام حسن7، به عنوان خليفه بيعت نمودند. با توجه به كارشكنى و اخلالهاى فراوان معاويه، آن حضرت پس از هشت ماه و ده روز خلافت، طى صلح‌نامهاى حكومت را به معاويه واگذار كردند و خلافت رسمى بنىاميه از آن تاريخ كه تقريباً ماه جمادىالاولى سال 41 هجرى بود؛ آغاز گشت. آخرين خليفه از خاندان بنىاميه نيز مروانبن محمد بود كه در ذىحجه سال 132 هجرى به دست سپاه ابومسلم خراسانى كشته شد. لذا دوران حكومت امويان برابر با نود و يك سال مىباشد. از طرفى در اخبار غيبى معصومين: طول حكومت بنىاميه هزار ماه يعنى معادل هشتاد و سه سال و تقريباً چهار ماه، بيان شده است. مسعودى در مروجالذهب مىگويد: دولت اموى نود سال و يازده ماه و سيزده روز دوام آورد كه هزار ماه بدون كم و زياد مىشود. بايد دانست بين عدد هزار ماه و ابتداء و نهايت حكومت بنىاميه، اختلافى به چشم مىخورد كه طبق محاسبه فوق برابر هشت سال و سه ماه مىباشد. براى رفع اين اختلاف مورخين به اين نكته اشاره كردهاند كه در ابتداى زمان خلافت عبدالملك مروان (سال 65 هجرى)، كنترل سرزمينهاى شرق ممالك اسلامى كه شامل حجاز و عراق (كه خود شامل بخش عمدهاى از ايران امروزى مىشود) بود؛ در دست عبدالعزيزبن زبير قرار داشت و او تا آن حد بر اين مناطق

نفوذ و سیطره داشت که عبدالملك مجبور شد شامیان را برای انجام حج، روانه شهر بیت‌المقدس در فلسطین نماید. حاکمیت عبداللهبن زبیر که به عنوان خلیفه با او بیعت شده بود به سرزمینهای حجاز و عراق به مدت هشت سال به طول انجامید و با کشته شدن او به دست حجاجبن یوسف ثقفی در دهم جمادی‌الثانیه سال 73 هجری، دوران این تسلط خاتمه یافت. لذاست که سیوطی درباره عبدالملک چنین میگوید: به عنوان ولیعهد پدرش در زمان ابنزبیر با او به عنوان خلیفه بیعت شد. پس خلافت او صحیح نبود. او زمانی مسلط بر شام و مصر بود. بعدا تسلط بر عراق یافت تا آن که ابنزبیر در سال 73 کشته شد. از آن زمان خلافت او درست است. لذا با کسر این مدت هشت سال از طول مدت دوران بنی‌امیه، باقی مانده همان 83 سال میباشد که این مدت معادل هزار ماه است.

[8] . سوره محمد، آیه 22.

[9] . سوره توبه، آیه 36.

[10] . رَوَى جَابِرٌ الْجُعْفِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاجَعْفَرٍ7 عَنْ تَأْوِيلِ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَ: (إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتابِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ)؟ قَالَ: فَتَنَفَّسَ سَيِّدِي الصُّعَدَاءَ ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ أَمَّا السُّنَّةُ فَهِيَ جَدِّي رَسُولُ اللهِ9 وَ شُهُورُهَا اثْنَاعَشَرَ شَهْراً فَهُوَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ إِلَيَّ وَ إِلَى ابْنِي جَعْفَرٍ وَ ابْنِهِ مُوسَى وَ ابْنِهِ عَلِيٍّ وَ ابْنِهِ مُحَمَّدٍ وَ ابْنِهِ عَلِيٍّ وَ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ وَ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي الْمَهْدِيِّ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً حُجَجُ اللهِ فِي خَلْقِهِ وَ أُمَنَاؤُهُ عَلَى وَحْيِهِ وَ عِلْمِهِ، وَ الْأَرْبَعَةُ الْحُرُمُ الَّذِينَ هُمُ الدِّينُ الْقَيِّمُ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ يَخْرُجُونَ بِاسْمٍ وَاحِدٍ عَلِيٌّ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ وَ أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عليهم‌السلام، فَالْإِقْرَارُ بِهَؤُلَاءِ هُوَ الدِّينُ الْقَيِّمُ (فَلا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ) أَيْ قُولُوا بِهِمْ جَمِيعاً تَهْتَدُوا. (غیبت شیخ طوسی، ص149)

في خبر: حُرُمٌ علي و الحسن و الحسين و القائم بدلالة قوله ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ. (بحارالأنوار، ج24، ص241)

[11] . عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنْ جَابِرٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ7: هَلْ أَخْبَرَكَ النَّبِيُّ9 كَمْ بَعْدَهُ خَلِيفَةٌ؟ قَالَ: نَعَمْ اثْنَا عَشَرَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ. (بحارالأنوار، ج36، ص255)

عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ9 يَقُولُ: الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ. (بحارالأنوار، ج36، ص282)

عَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ9: الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَ الْمَهْدِيُّ مِنْهُمْ. (بحارالأنوار، ج36، ص321)

[12] . سوره اعراف، آيه 187.

[13] . عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنِ الصَّادِقِ7 قَالَ: الْأَئِمَّةُ اثْنَاعَشَرَ. قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! فَسَمِّهِمْ لِي. قَالَ7: مِنَ الْمَاضِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ7 وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ أَنَا. قُلْتُ: فَمَنْ بَعْدَكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ؟ فَقَالَ: إِنِّي أَوْصَيْتُ إِلَى وَلَدِي مُوسَى وَ هُوَ الْإِمَامُ بَعْدِي. قُلْتُ: فَمَنْ بَعْدَ مُوسَى؟ قَالَ: عَلِيٌّ ابْنُهُ يُدْعَى الرِّضَا يُدْفَنُ فِي أَرْضِ الْغُرْبَةِ مِنْ خُرَاسَانَ، ثُمَّ بَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ، وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيٌّ ابْنُهُ، وَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ ابْنُهُ، وَ الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ7. ثُمَّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ7 قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ9: يَا عَلِيُّ! إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا خَرَجَ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا عَدَدَ رِجَالِ بَدْرٍ، فَإِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ يَكُونُ لَهُ سَيْفٌ مَغْمُودٌ نَادَاهُ السَّيْفُ: قُمْ يَا وَلِيَّ اللهِ! فَاقْتُلْ أَعْدَاءَ اللهِ. (بحارالأنوار، ج36، ص409)

[14] . سوره اعراف، آيه 187.

عَنْ دِعْبِلِ بْنِ عَلِيٍّ الْخُزَاعِيِّ قال: قالَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا7: لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ أَنَّ النَّبِيَّ9 قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللهِ! مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ؟ فَقَالَ: مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ لا يُجَلِّيها لِوَقْتِها إِلّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، لا تَأْتِيكُمْ إِلّا بَغْتَةً. (بحارالأنوار، ج49، ص238)

[15] . ابونُعَيم درست است، نه ابو نَعيم.

[16] . سوره نساء، آيه 10.

[17] . عن النّبىّ9: لتقصدنّكم نار هي اليوم خامدة، في واد يقال له برهوت، تغشي النّاس فيها عذاب أليم، تأكل الأنفس و الأموال، تدور الدّنيا كلها في ثمانية أيام، تطير طير الرّيح و السّحاب، حرّها بالليل أشد من حرّها بالنّهار، و لها ما بين السّماء و الأرض دويّ كدويّ الرّعد القاصف، هي من رؤس الخلايق أدني من العرش. قيل: يا رسول الله! أسليمة هي يؤمئذ علي المؤمنين و المؤمنات؟ قال: و أين المؤمنون و المؤمنات، هم شرّ من الحمر، يتسافدون كما تتسافد البهائم و ليس فيهم رجل يقول: مه مه. (كنزالعمال، ج14، ص345، حديث 38886)

[18] . سوره حديد، آيه 28.